

ناشایسته اخلاقی و غیراخلاقی تاریخی نسبت به بیان واقعیت‌های اساسی و سرنوشت‌ساز صدر اسلام چه موضعی اتخاذ شده و اینکه او در بیان واقعیت، خود را محقق بی‌طرف و متعهد می‌داند، تا چه حد صدق دارد؟

کلیدواژه‌ها: تاریخ تمدن، ویل دورانت، تاریخ اسلام، هویت شیعه، نقد

طرح مسئله

ویلیام جیمز دورانت، نویسنده آمریکایی، در پنجم نوامبر ۱۸۸۵ متولد شد. هر چند در ابتدا در زیست‌شناسی تحصیلات خود را آغاز کرد و شغل‌های متعددی اعم از خبرنگاری، تدریس زبان و رمان و نقدنویسی را در کارنامه‌اش دارد، و در دوره‌ای نیز تمایل به کشیش شدن داشته است، اما علت عمده شهرت او تاریخ و فلسفه است. او سفرهایی به اروپا، مصر، خاور نزدیک، هند و چین، ژاپن، سیبری و روسیه، عراق و ایران داشته که رهاورد آن کتاب تاریخ تمدن در یازده جلد، از مبحث تاریخ تمدن آسیایی تا عصر ناپلئون است. (فرشید، ۱۳۵۹، ص ۶-۷).

آنچه به این مقاله مرتبط است، در جلد چهارم با عنوان «عصر ایمان بخش تمدن اسلامی»، به چشم می‌خورد که از طرح موضوع حضور پیامبر اسلام (ص) در مکه و مدینه آغاز شده و تا حمله مغول ادامه یافته است، که در پی تیرگی درک و دغدغه‌ای است که با مطالعه این بخش، خصوصاً صدر اسلام آن، برای نویسنده مقاله با این سؤال حاصل آمده است که ویل دورانت در این بخش از کتاب خود چه رویکردی نسبت به یکی از اصلی‌ترین سنگ بناهای اسلام یعنی تشیع و شخصیت ائمه (ع) آن داشته است؟ تا در پی تبیین و کشف محتوای معنایی آن، چشم‌انداز مناسبی در خصوص ارزش‌گذاری و جایگاه شیعه در تاریخ تمدن ویل دورانت، که جزئی‌ترین وقایع تاریخ را مورد بررسی و داوری و اظهار نظر مکرر خود قرار داده است، حاصل شود.

۱. نقد صوری:

توجه جدی اما گزینشی به ذکر نمادهای تمدن اسلامی

اگر ویل دورانت برای نوشتن این کتاب فقط در خانه و کتابخانه نشسته و مطالب این بخش را از میان



نقدی بر بخش اسلام تاریخ تمدن ویل دورانت

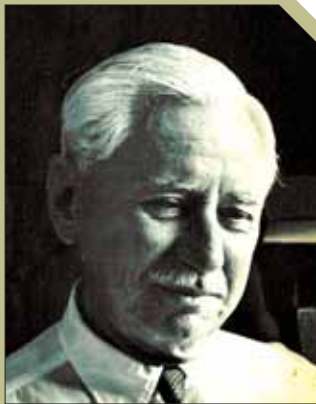
با تأمل بر جایگاه و هویت شیعه

شهناز گرجی‌زاده، دبیر ناحیه یک اهواز

اشاره

کتاب تاریخ تمدن ویل دورانت نتیجه سال‌ها تلاش و سفر به دور و نزدیک است که تقریباً هر پژوهشگر علوم اجتماعی و تاریخ ملل و ادیان به‌گونه‌ای از آن بهره می‌گیرد. آنچه اکنون در این مقاله مطرح است، جایگاه و موقعیت شیعه و ائمه اطهار (ع) به‌عنوان اصلی‌ترین پایه اسلام پس از پیامبر (ص) و بررسی هویت شیعه در حدود ۲۴۰ صفحه بخش اسلام این کتاب است.

در کشور ما، تعداد نقدهایی که در قالب کتاب یا مقاله بر تاریخ تمدن یازده جلدی نوشته شده‌اند؛ اندک نیست؛ نقدهایی که به نوعی تقدیر و تمجید هستند و ویل دورانت را پیشگو و از نوادر نامیده‌اند و یا برعکس او را ملحد و تناقض‌گو خطاب کرده‌اند. در نقد و بررسی حاضر، با استفاده از روش صوری و محتوایی، بر پایه هرمنوتیک، سعی بر آن است که معلوم شود با همه حساسیت و دقت نظر ویل دورانت و گروه همراهش برای بیان وقایع تاریخی و ذکر جزئیات شایسته و



ویل دورانت نویسنده تاریخ تمدن

داشت» (دورانت، ج ۴: ۳۱۱).

او با دقت در مظاهر تمدن اسلامی که در منابع مورد رجوع خود و سفرها دیده است، این گونه نتیجه می‌گیرد: «و خلفا مردم را از چنان شرایط مساعد بهره‌مند کردند که در مدت شش قرن، مناطق از چنان رفاهی بهره‌ور شدند که هرگز پس از ایشان نظیرش را ندیدند، و علوم و ادبیات و فلسفه و هنر چنان شکوفا شد که مدت پنج قرن آسیای باختری را پیشاهنگ تمدن جهان کرد» (دورانت، ج ۴: ۲۹۱). در ذکر تاریخ اسلام، دورانت با دقت همه چیز از تاریخ، فن و صنعت، اخلاق و ایمان مسلمانان را زیر و رو کرده و آنچه را که شنیده، حتی در موارد اغراق، به همان صورت بدون تغییر و کم و زیاد ذکر کرده است. به این جمله در مورد **واقدی** دقت کنید «وقتی واقدی درگذشت، ششصد صندوق کتاب از او به جا ماند که هر صندوق را دو مرد بلند می‌کرد» (دورانت، ۱۳۸۰، ج ۴: ۳۰۴). که البته ما اگر این رقم را در ذهن به صد صندوق یا حتی شصت صندوق تقلیل دهیم تا اغراق احتمالی آن را بکاهیم، باز شأن و شرایط فرهنگی زمان واقدی را درک خواهیم کرد.

در صفحه ۲۷۳، هنگامی که از اذان به عنوان یکی از مظاهر پیشرفت و تمدن اسلامی سخن می‌گوید، کلماتی شیوا و مؤثر به کار می‌برد، مانند آنکه نویسنده متن فردی عارف و مسلمانی سرسخت است. یا در صفحه ۲۹۴ از آثار و تمدن در شهرها چنین سخن می‌گوید: «حلب شهری است ثروتمند که با سنگ ساخته شده، هر خیابان به یک در مسجد می‌رسد و نزدیک مسجد ۵ مدرسه، و یک بیمارستان و سپس یک کلیسا وجود دارد». همچنین، در مورد بغداد در قرن دهم میلادی می‌گوید: بزرگ‌ترین شهر جهان بعد از قسطنطنیه به‌شمار می‌رفت. دارای محله‌ها و کوی‌های مختلف، با کارکردهای مختلف اجتماعی و اقتصادی بوده است... و یا وقتی به وجود نه‌هزار شتر و استر در قصر معتضد اشاره می‌کند، به خوبی از وسعت، شکوه و ثروت آن شهر خبر می‌دهد؛ مثل اینکه ما بشنومیم در پارکینگ وزارت کشور نه هزار بنز پهلوی به پهلوی (برای خدمت) صف کشیده‌اند.

هر چند به نظر می‌رسد دلیلی وجود ندارد که او بخواهد در بیان پیشرفت‌های سریع مسلمانان در عربستان و سایر بلاد، پس از قبول اسلام، اغراق و زیاده‌گویی کرده باشد، اما بعضی از این پیشرفت‌ها را ناشی از تأثیرپذیری مسلمانان از فرهنگ و صنعت مسیحی آن مناطق یا قدرت شمشیر مسلمانان دانسته یا حتی در موارد عیدیه‌ای، با استفاده از قدرت بیان، حقایق به‌گونه‌ای خاص مطرح شده است، مانند «فیلسوفان دهان بسته بودند یا از روی ناچاری سخنانی می‌گفتند که مورد قبول و احترام عامه باشد.

تعدادی (البته تعداد بسیاری) کتاب، بیرون کشیده باشد، حجم مطالب، عمق آن‌ها و دقت نظر در بیان جزئیات تاریخی، گویای تلاش و زحمت فردی است که نادیده می‌توان فهمید مصمم بوده و به هدفش ایمانی مطلق و انگیزه‌های زایدالوصف داشته است.

نگرش دورانت در مورد تمدن اسلامی به دول امیه (نود و دو سال) بنی‌عباس (پانصد و بیست و چهار سال) مربوط می‌شود. او این زمان شش قرن را عامل اصلی تمدن دنیای اسلام و تأثیرگذار بر غرب می‌داند. بیشتر منابع مورد استفاده او در تألیف تاریخ تمدن، از طریق پیروان این خلفا نگاهشده شده است.

انصافاً او آن قدر دقیق و موشکافانه به بررسی در تاریخ پرداخته که مایه حیرت است. خصوصیات افراد، حتی آنانی که تأثیر چندانی در زمانه خود نداشته‌اند، اعم از خلیفات و خصوصیات جسمانی آن‌ها را چنان ذکر کرده که گویی چند صباحی را با آن‌ها زیسته و به خوبی به ایشان آشناست. وقتی از هنر، صنایع و فنون قلم بر کاغذ می‌ساید، باز همین دقت نظر در او مشاهده می‌شود. برای نمونه، در صفحه ۲۰۰ از جلد چهارم کتاب، وقتی درباره بازار مکاره عکاظ نزدیک مکه سخن به میان می‌آورد، حتی روسپی‌های آن را نادیده نمی‌گیرد.

البته او خود را نه یک مورخ، که یک محقق می‌داند و ذکر می‌کند که اهل تعصب و پیش‌داوری نیست و حقایق را آن گونه که هست بیان کرده است. «محقق اگر به حکم روابط محکم خویش متعلق به کشورش است، در عین حال احساس می‌کند که جزو تبعه عقل است که دشمنی و مرز نمی‌شناسد و اگر در اثنای مطالعات خود تابع تعصبات سیاسی یا تعصبات نژادی یا خصوصیت‌های دینی باشد، شایسته عنوان خود نیست» (دورانت، ۱۳۸۰، ج ۴: ۳۵).

ویل دورانت در بخش اسلام این کتاب ریزترین پیشرفت در صنایع، خصوصاً در معماری بلاد اسلامی اعم از اشبیلیه، طلیطله یا غرناطه را چنان مطرح می‌کند که گویی خود را در این افتخارات و در این شکوه و زیبایی شریک می‌بیند، ولی وقتی از ظریف‌کاری و تزئینات ساختمان، به جای توجه به محکم‌کاری و قوت آن، سخن به میان آورده یا نقشه نامأنوس معماری کاخی در غرناطه را می‌بیند، مثلاً در صفحه ۴۰۵، از لفظ «غم‌انگیز» استفاده می‌کند که نشان می‌دهد آن پیشرفت‌ها و آن تمدن و این افول و کاستی‌ها، همه را، از نظر گذرانده و تأثیر پذیرفته است یا در مورد یکی از اعجوبه‌های تاریخ تمدن اسلامی، یعنی **ابوریحان بیرونی**، می‌نویسد: «او فیلسوف، مورخ، جهانگرد، جغرافی‌دان، زبان‌شناس، ریاضی‌دان، منجم، شاعر و عالم طبیعیات بود و در همه این رشته‌ها آثار معتبر و تحقیقات مهم ابتکاری

ویل دورانت در بخش اسلام این کتاب ریزترین پیشرفت در صنایع، خصوصاً در معماری بلاد اسلامی اعم از اشبیلیه، طلیطله یا غرناطه را چنان مطرح می‌کند که گویی خود را در این افتخارات و در این شکوه و زیبایی شریک می‌بیند

ویل دورانت
تمام جزئیات
را با گروه
همراهش
بررسی کرده و
ریزه کاری‌هایی
چون پریدن
دانهٔ انار در حلق
کسی را در
کتابش آورده
است، اما هم او
وقتی به برخی
واقعیات مسلم و
تأثیرگذار تاریخ
اسلام رسیده،
دم فرو بسته و
قلم در کشیده
است

در ماجرای
شهادت حضرت
علی (ع)، تنها
قطره‌ای از
واقعیت از زیر
قلم او به بیرون
نشت می‌کند:
«بدین سان
اشرافیت قریش
بر هاشمیان که
خاندان پیامبر
بودند غلبه یافت»

هر کس از دین اسلام بد می‌گفت، سزایش مرگ بود. گرچه خلفای قرطبه مردمی آزادمنش بودند، کشیشان مسیحی احیاناً در خیابان‌ها از مسلمانان ناسزا می‌شنیدند» (دورانت، ۴: ۳۸۲). به نظر شما کارکرد کلمهٔ «احیاناً» در این جمله چیست؟ جز اینکه در عین برائت مؤلف از بی‌سند بودن این مطلب، اصل جمله بر ذهن خواننده با هر تأثیری می‌نشیند. ویل دورانت در تاریخ تمدنش، بارها ضمن بیان وقایع تاریخی، نظر و تحلیل خود را آورده است، به طوری که می‌توان گفت او می‌داند چگونه بگوید و چه چیز را کجا بگوید یا اینکه چه چیزی به فراموشخانه بسپرد. در صفحهٔ هفتم سخن مترجم آمده است «ویل دورانت در یک جمله نیش و نوش و طنز و تحسین را جمع می‌تواند بکند». که البته این به زعم مترجم محترم یک حسن و به زعم نویسندهٔ مقاله برای تاریخ‌نگار یک عیب و یک چرخش عمدی قلم برای رسیدن به هدفی خاص است.

البته مترجم محترم برخی اشتباهات مؤلف را در پاورقی و یادداشت‌های پایان هر فصل توضیح می‌دهد و گاه با صراحت مطرح می‌کند که سخن مؤلف وهم‌انگیز یا مشوش است (ص ۲۰۷). اما به نظر می‌رسد ذکر همهٔ موارد خطا و اشتباه، نه در حوصلهٔ خواننده است و نه ارزشی برای کتاب باقی می‌گذارد؛ هر چند برخی توضیحات مترجم محترم نیز چندان واضح نیست، مانند توضیح این جمله که «پیامبر وفات یافت و جانشینی برای خود تعیین نکرد». زیرنویس با نوعی گمانه‌زنی همراه است و هیچ شفافیت و روشنگری که یکی از کاربردهای پاورقی است، در آن وجود ندارد». در این باب، میان فرقه‌های مسلمانان اختلاف هست. به نظر شیعه، پیامبر علی (ع) را به جانشینی خود تعیین کرد» (دورانت، ۴: ۲۴۱). و هنگامی که در صفحهٔ ۲۷۶ از عقیده به بازگشت عیسی بن مریم (ع) سخن گفته شده است، در پاورقی آمده این‌ها از افسانه‌های رجعت است... که لفظ «افسانه» با آیات قرآن در خصوص رجعت منافات مستقیم دارد^۱.

نقد محتوایی

تاریخی معیوب و ناقص از اسلام و تشیع

البته ما در صورتی می‌توانیم در خصوص نقض یا کمال این مطلب نظر بدهیم که دست کم یک مطالعهٔ کلی در مورد تاریخ و جزئیات آن داشته باشیم و بتوانیم مقایسه‌ای با متون اصلی تاریخ اسلام و موضوع بحث، یعنی جایگاه شیعه، انجام دهیم. مؤلف خود چنین می‌گوید: «در صورتی که خواننده با مطالب

مطرح شده در کتاب از پیش آشنا باشد، بهتر می‌تواند رشتهٔ داستان حاضر را بیابد» (دورانت، ده).

هر چند کتاب ویل دورانت، به گونه‌ای مؤثر و با بهره‌گیری از مقدمات خاص، نتایج خاصی هم به دست می‌دهد که بر خوانندهٔ فارس، عرب و لاتین تأثیر خود را خواهد گذاشت، او خود در صفحهٔ ۲۲۷ کتاب آورده «مورخ نمی‌تواند بگوید که دینی بر حق یا باطل است. وی اطلاعات کامل برای قضاوت را از کجا بیاورد؟ و بیشتر کار او به آنچه مایهٔ ظهور آن دین و پیشرفت‌های آن در میان مردمان شده می‌پردازد». اما این سخن زمانی صحیح است که او نیز تمام وقایع تأثیرگذار آن واقعه را ذکر و برداشت سره از ناسره را به خواننده واگذار کند و این در حالی است که در تاریخ تمدن ویل دورانت تمام جزئیات را با گروه همراهش بررسی کرده و ریزه کاری‌هایی چون پریدن دانهٔ انار در حلق کسی را در کتابش آورده است، اما هم او وقتی به برخی واقعیات مسلم و تأثیرگذار تاریخ اسلام رسیده، دم فرو بسته و قلم در کشیده است.

در مورد خلیفهٔ دوم می‌گوید: او مردی تندخو و در عین حال داوری خونسرد بود. پسرش را به خاطر خوردن شراب آن قدر زد تا جان داد و او کسی بود که به تحمل زندگی خود به دیدهٔ تأسف می‌نگریست (یعنی از آن زندگی تجملی خود راضی نبود) و در چند خط بعد، به شورایی که سفارش برپایی آن را کرده و تا قیامت تأثیر سو آن باقی است، اشاره‌ای اندک کرده است، اما از جزئیات و شرایط فضاحت‌بار آن و حتی نقش عبدالرحمان بن عوف، کلمه‌ای به میان نیاورده است! (دورانت، ج ۴: ۲۴۶).

وقتی در مورد جریان شورش مردم علیه عثمان می‌نویسد، مطالب به گونه‌ای است که خواننده بی‌اطلاع فقط می‌تواند دو کس را عامل قتل عثمان) بداند: ۱. عبدالله بن سبأ یهودی مجهول‌الهویه^۲. ۲. حضرت علی (ع). و در نهایت موضوع با این جمله تمام می‌شود: «سپس علی خلیفه شد؛ یعنی علی (ع) آنچه را خواست کرد تا خلیفه شد.»

در ماجرای شهادت حضرت علی (ع)، تنها قطره‌ای از واقعیت از زیر قلم او به بیرون نشت می‌کند: «بدین سان اشرافیت قریش بر هاشمیان که خاندان پیامبر بودند غلبه یافت» (دورانت، ۴: ۲۴۸). این لفظ هاشمیان در حالی به کار رفته که در صفحات پیشین اشاره‌ای به وجود آنان، حرف و حق آنان نشده و علی (ع) تنها یک اسم برای یک فرد کاملاً معمولی و با یک اشاره داماد پیامبر (ص) است با همهٔ کنکاشی که او دربارهٔ تاریخ اسلام داشته است، اما هم او در چند سطر بعد، به دو تهمت بزرگ در مورد امام حسن (ع)،

به شکلی مسلم و قطعی، اشاره‌ای ضمنی می‌کند^۲ و متأسفانه اینجا نیز سوگیری گزینشی، در بیان حقایق صدر اسلام و شخصیت ائمه اطهار(ع)، به خوبی قابل درک است.

جالب توجه اینکه وقتی از امام حسین(ع) می‌گوید، از پیروان مخلص او یاد می‌کند و سپس فوراً به تطمیع امام حسین(ع) توسط مردم کوفه اشاره می‌کند که اگر کوفه را مقرر خود کنی، ما تو را در خلافت تأیید خواهیم کرد، و در مورد ایشان، به موضوع غم‌بار چوب زدن بر دهان و دندان مبارک پس از شهادت سخن به میان آورده و این نشانگر آن است که او ماجرا را بررسی کرده، اما همه واقعیت و اصل آن و اتفاقات پیش و پس آن و آن یاران مخلص را به کل فراموش کرده است و حذف آن را جایز شمرده است.

علاوه بر این، او در بیان تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، گاه مطالبی را مطرح می‌کند که علاوه بر تأسف، شبهه خواننده را در قصد واقعی ویل دورانت در بیان حقایق دوچندان می‌کند: «از جوانی محمد(ص) اطلاعات کمی داریم، ولی داستان‌هایی که درباره او روایت می‌کنند به ده‌ها مجلد می‌رسد» (دورانت، ۱۳۸۰، ۴: ۲۰۷). اما آیا تاریخ چیزی جز بیان روایات و سخنان رسیده از گذشتگان است؟

توصیفات می‌کند که او از حضرت محمد(ص) می‌کند، گاه حضرت را تا حد یک مرتاض هندی و بودای مقدس که البته خود و یارانش شمشیری در کمر داشتند معرفی می‌کند. به‌زعم او، محمد(ص) «مردی است که هر چه دارد برگرفته از یهود و مسیحیت است، حتی قرآنش» (۲۱۵-۲۱۶).

او می‌گوید، قرآن و پیامبر(ص) به تحریف آیین یهود و مسیحیت معتقد هستند ولی در جای‌جای این مبحث، به شباهت و از آن مهم‌تر تأثیرپذیری بلاشک اسلام از یهودیت اشاره می‌کند و شاهد مثال‌های متعدد در این باب ذکر می‌کند. از جمله لفظ بسم‌الله الرحمن الرحیم را با الفاظ تلمود مقایسه و لفظ اقتباس را در مورد آن و برخی آیین‌ها و دستورات اسلامی استفاده می‌کند و سپس نتیجه‌گیری او چنین است که، محمد(ص) آموزش‌هایش در مسیر سفر به سوریه یا هر روش دیگر را، بعدها به نام دین مطرح کرده است. البته این طرز فکر در برداشت او از دین به معنای عام و شخصیت انبیای الهی در سایر بخش‌های تاریخ تمدن، به علت نوع بینش و جهان‌بینی ویل دورانت، قابل مشاهده است.

و حتی تعطیلی روز جمعه را محمد(ص) به این علت پذیرفته که اصولاً تعطیلی شنبه یهودیان را خوش می‌داشت، پس با اندکی تغییر جمعه را تعیین کرده است (ص ۲۳۸).

و یا دقت کنید «محمد از الهیات، اخلاقیات و مراسم دین یهود و نیز از آخرت‌شناسی استفاده کرد و این همه را با آموزش‌های خود درباره شیطان، مناسک حج و تشریفات کعبه درآمیخت و اسلام را پدید آورد» (دورانت، ۴: ۲۳۹). یا در همان صفحه آورده است، از قرآن می‌توان دریافت که وی مسیحیت را به خوبی نمی‌شناخت و اطلاعات خود را در این زمینه از طریق نسطوریان ایرانی به‌دست آورده بود... به علت همین اطلاعات ناقص است که مریم مادر عیسی، با مریم خواهر موسی در قرآن، یکی شمرده شده است.

نتیجه‌گیری

با این نیم‌نگاه به کتاب تاریخ تمدن، بار دیگر اذعان می‌شود که ویلیام جیمز دورانت، با دقت و موشکافی تحسین‌برانگیزی، عمر خود را در راه ثبت و ضبط تاریخ تمدن انسان، از ابتدایی‌ترین مراحل زندگی بشر تا عصر ناپلئون صرف کرده است که به قول ناشر و مترجم در صفحه ششم، «خود دایرةالمعارفی از اطلاعات درباره تمدن محسوب می‌شود».

در این کتاب، از مؤسسه عالی در نیویورک، مدرسه عالی الهیات یهود در آمریکا برای تصحیح متون مربوط به یهود، از مدرسه علمی در کلمبیا برای تصحیح متن تمدن اسلامی، و از دانشگاه کمبریج، کتابخانه لوس آنجلس و کتابخانه کنگره تشکر و قدردانی می‌کند، ولی جای خالی تاریخ‌نگاران مسلمان ایرانی و شیعی در آن مشهود است و متأسفانه به این ابهام که حذف و غفلت آگاهانه‌ای در کار بوده است، دامن می‌زند.

آری، آنچه از محتوای متن برمی‌آید این است که ویل دورانت قبل از اینکه مورخ و نویسنده باشد، سیاستمداری آشنا با فوت و فن محاوره و تأثیر جادویی کلمات است؛ سیاستمداری که می‌داند چه می‌گوید و از همه مهم‌تر چرا می‌خواهد بگوید، و با این اوصاف، نقصان و خلل در ارائه تاریخ مربوط به اسلام و نادیده گرفتن هویت شیعه در کتاب او، به‌نظر تعدمی و غیرطبیعی می‌نماید. در حالی که این تاریخ‌نگار از ریزترین جزئیات تاریخ مسلمانان فروگذار نکرده است، این اغماض، درخور توجه، سؤال و بررسی موشکافانه و تحلیلی افزون‌تری است.

در پایان شایسته است که استادان و دبیران محترم تاریخ و معارف اسلامی به این مهم توجه داشته باشند و در پژوهش‌های دانشجویی و دانش‌آموزی، علاوه بر این کتاب، از منابع تکمیلی اسلام و تشیع، همراه با تحلیل موضوعات مربوطه، بهره‌مند شوند تا برای نسل آینده سوبرداشت مبنی بر ناچیزانگاری تشیع در تاریخ اسلام که در این کتاب کاملاً موضوعیت دارد، ایجاد نشود.

او می‌گوید، قرآن و پیامبر(ص) به تحریف آیین یهود و مسیحیت معتقد هستند ولی در جای‌جای این مبحث، به شباهت و از آن مهم‌تر تأثیرپذیری بلاشک اسلام از یهودیت اشاره می‌کند و شاهد مثال‌های متعدد در این باب ذکر می‌کند

پی‌نوشت‌ها

۱. رجعت براساس آیات قرآن (نمل ۸۳ و ۸۷، کهف ۴۷ و غافر ۱۱) از ویژگی‌های مذهب شیعه است و استفاده از کلمه افسانه توسط مترجم جای اشکال است.
۲. رجوع شود به عبدالله سبأ و دیگر افسانه‌های تاریخی، عسکری، سیدمرتضی.
۳. دریافت مستمری از معاویه و بهتان مزاج و مطلق بودن امام علیه‌السلام.

منابع

۱. دورانت، ویلیام جیمز، تاریخ تمدن (عصر ایمان). ترجمه ابوطالب صارمی، ابوالقاسم پاینده و ابوالقاسم طاهری. نشر شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. تهران، ج ۴: ۱۳۸۰.
۲. فرشید، — راهنمای تاریخ تمدن ویل دورانت. نشر اقبال. تهران. ۱۳۵۹.